

# بنام "انقلاب" علیه "انقلاب" و عرف اجتماعی

از خانم "مهر انگیز کار"، روزنامه نگار قدیمی و حقوقدان ایران، که در داخل کشور بسر می برد، مقاله تحلیلی و جالبی در شماره اسفند ماه ۷۶ ماهنامه "جامعه سالم" منتشر شده است. واقع بینی، شناخت جامعه کنونی ایران، طرح ملموس مشکلات اجتماعی و... در مقاله خانم مهر انگیز کار با نگرشی درخور انتشار در نشریات داخل کشور و در دل جامعه ایران به وضوح مشاهده می شود. این مقاله را با کمی تلخیص، بدلیل کمبود جا و با این امید که به نوع نوشته های منتشره در داخل کشور بیشتر توجه شود، نقش مطبوعات کنونی در جمهوری اسلامی دقیق تر بررسی شده در زیر می خوانید. مقایسه این نوع مطالب با آنچه در مطبوعات مهاجرت و بعنوان افکاری و یا ترمیم مشکلات اجتماعی مردم ایران منتشر می شود، خود می تواند و باید و می تواند مشکلات اجتماعی مردم ایران منتشر می شود، خود می تواند و باید مطبوعات خارج از کشور با آنچه واقعا در جامعه مطرح است و شیوه و زبانی که می تواند راهگشای انتشار و بازگویی آنها در جامعه و هدایت افکار عمومی باشد.

« بچه هائی که روزهای پرشور زمستان ۵۷، قلمشوش پدران، در آغوش مادران، زیر سایبان کالسکه ها، با انقلاب حرکت می کردند، پستانک به دهان داشتند و گاهی آنرا از دهان بر می گرفتند و طوطی وار زبان به آزادی می گشودند، اینک ۲۰ ساله شده اند و پنداری با دیگرار، زبان به آزادی گشوده اند. اما این بار طوطی وار شعار نمی دهند. نبود آزادی را تا مغز استخوان لمس کرده اند و تصاویر مشخصی از محدودیت در ضمیرشان نقش بسته است که زودونی نیست و با ترندهای سیاسی هم پاک نمی شود. با نام انقلاب، متنوعهائی بر آنها تحمیل شده که با بلوغ و عرف ناسازگار است و از شکاف میان سنت حقوقی و نیازهای روزآمد اجتماعی خبر می دهد.

می شود گفت بچه های انقلاب از شیر گرفته شده اند، دندان در آورده اند، بیایی ستوال می کنند و نخستین پرسش که از صفحه خیالشان می گذرد خطرناک است. زیرا می خواهند بدانند از کدام روزه می شود جهان را دید؟ پاسخ های رسمی از پیش معلوم شده است. بلافاصله پرده تلویزیون تصاویر ناقصی از جهان تحویلشان می دهد و می خواهد به آنها بقبولاند که دنیا همین است و دیگر هیچ! خبرهای گزینش شده و تحریف شده را نیز به سمع شان می رسانند. در تصاویر و گزارش ها، افراد یک جنس از نوع بشر یا به کلی غایب است، یا از خود سایه کم رنگی به جا گذاشته است. جوان ها سیاست را پیرامون خود، درون ساختار حیات سیاسی متناسب با شعارهای انقلابی می جویند، اما آن را در انحصار چند گروه مشخص می یابند که همه این تفاسیر و برداشتها زاده سلیقه و خواست آنهاست...

اگر در بیستین سال انقلاب جنجیب و ریشه های بی اعتبار شدن قانون را که منجر به ضدیت با قانون شده است، شناسائی نکنیم، فردا خیلی دیر است افسوس تاکنون از ترس به موضوعی به این اهمیت کمتر پرداخته ایم و جامعه را وانهاده ایم تا زیر بار سنگین و خشن بخشی از قوانین که به زندگی عرفی ما ریشخند زده و بی اعتباری کرده و زندگی فرهنگی فرزندان ما را با ریاکاری آمیخته است، شانه خم کند...

در دو دهه اخیر، شکست و پیروزی که ستیز با عرف یا سازگاری با عرف منشأ آن بوده، جلوه ها داشته که به آخرین و تازه ترین نمونه آن توجه می دهد: هر روز صبح، دختران و زنان جوان ایرانی چند نشریه ورزشی خریداری می کنند و شرح حال مردان جوان ورزشکار را با کنجکاری دنبال می کنند. عکس ها و پوستره های ورزشکاران ایرانی زینت بخش اتاق هائی شده است که پس از سالها افسردگی، تهی ماندگی و عقب ماندگی، دیگر بار جوانی را از سر گرفته است. دخترها که میدان ندارند تا بلوند، بچهند و جوانی کنند، آن را در تصاویر و اخبار می جویند. برخلاف عرف جامعه ایرانی، آنها میدان ورزشی را در اختیار ندارند. صفحه تلویزیون نیز در انحصار همسالان مذکرشان است. گاهی تیز که با حجاب کامل، پیرامون استادبوم های منحصر مردانه پرسه می زنند، سرزنش می شوند. آیا این مرزبندی تصنعی را می توان عرفی تلقی کرد؟ چرا بچه های انقلاب ایران را دوگونه نگریسته اند؟ با این جداسازی نه تنها مسئله ای را حل نکرده اند، بلکه مسئله بر مسئله افزوده اند... دختران و پسران عصر انقلاب باید به گونه ای باز می آمدند که بتوانند متناسب با مفاهیم قوانین آزادی خواهانه، حقوق مساوی خود را نسبت به میادین ورزشی و امکانات ورزشی که ملک مشاع تمام جوان های ایرانی است، مطالبه کنند.

متأسفانه ضدیت با عرف امروزی نیست، بلکه از آغاز انقلاب، آن را دستمایه بسیاری از خود محوری ها قرار داده اند. به یاد می آوریم روزگاری را که زنان از هر طبقه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، در تظاهرات خیابانی انقلاب شرکت جستند. تا پیش از این واقعه، واعظان ملا و فقها اهل تسنن و تشیع، هر دو، حضور زنان را در محافل عمومی و بخصوص سیخ زدن و حق خواهی آنان را در جمع و در فضای باز تاب نمی آوردند و آن را مصداق رفتار نامشروع می شناختند. عموماً می گفتند درست است که زنان در عصر اسلام حق داشتند بیعت کنند، اما این حق مبنای حق رای آنها در عصر حاضر نمی شود. اما به چشم دیدیم که آراء و فتاوی آقاییان آیات عظام در سال ۵۷ دگرگون شد و آنها حضور زنان را نه تنها مشروع، بلکه واجب اعلام کردند و برحق رای و حق انتخاب شدن آنان صحه گذاشتند. نتیجه درخشان بود. دستورات و فتاوی جدید بر قامت انقلابی ایران چسبید. این شخصیت، یعنی جامعه انقلابی ایران، پیشاپیش، طی چند دهه که از ورودش به عصر تجدید گرائی می گذشت، با وجود موانع شرعی که عینیت داشت و هرگز در امور مرتبط با نوامیس کوتاه نمی آمد، حضور زنان را درعمل پذیرفته بود. از این رو تجویز حضور زنان در شارع عام و مشروعیت بخشیدن به آن، در حکم امضاء عرف ملت ایران خصوصاً مرفوع بود. از یاد نمی بریم واپسین روزهای سال ۵۷ را، که سازگاری دین با عرف می رفت تا به بالندگی و رسائی جامعه بیانجامد، اما ناگهان دستهای از آستین بیرون آمد و ناسازگاری با عرف عریان شد. این دست ها، زنان ایران را که سالها بود در مسند قضاوت نشسته بودند، از جایگاه قضا بیرون راندند...

بنابراین، مصلحت گرائی در مفهوم مصلحانه آن، نشانه ای است بر اینکه خرد ورزان با ابزار مصلحت به میدان می آیند تا باب رویکرد مشروع و محترمانه به عرف را بازگشایند. چرا از این باب به سرعت وارد نمی شوند؟ چه نیروهائی سد راه شده اند؟ چرا آنها را پس نمی زنند؟

به یاد می آوریم، شبهای تیره و ظلمانی سالهای جنگ را که از آسمان آتش می بارید، ترس و یاس قلوب مردم را در شهرهائی که دور از مرز می زیستند و به تازگی بمب و موشک راه خانه شان را پیدا کرده بود، می فشرد. نیروهائی که از اعجاز عرف خبر داشتند و اتفاقاً در برخی شوراهای تصمیم گیری هم صاحب رای بودند، دستور دادند سرود "ای ایران"، که بخش آن ممنوع شده بود، نه یکبار که چند بار در شبانه روز از رادیو و تلویزیون پخش شود. زیر و بم این سرود از بس با تار و پود روح مردمان و عرف جامعه سازگار بود، دلها را که می رفت تا در اوج ترس بشکند، قرص کرد. شهرهائی را که در افسردگی فرو می رفتند، شفا بخشید. عرف بر ممنوعه های ناسازگاری چیره شد.

از یاد نمی بریم، روزگاری را که زهرا خانم نامی را به نام زن پرشور انقلابی ایران وارد صحنه کردند و چماق به دستش دادند تا اجتماعات قانونی را بهم بزنند. زهرا خانم به عرف انقلاب که عبارت است از اعلام آزادانه مواضع فکری و سیاسی، حمله برد. اما دیدیم که به قامت جامعه نجسید. فقط در یک مقطع کوتاه زمانی، به دروغ در جای سمبولی از نیروهای مردمی ظهور کرد و مثل حجاب ناپدید شد. چرا؟ چون بر عرف هجوم برده بود...

با "اوشین" (یک سریال تلویزیونی ژاپنی) سالهای تلخ را زیستیم، زیرا او را با عرف جامعه خود هم رنگ و هم صدا یافتیم. هنگامی که در برابر یک ارباب زورمند و قلندر سرخم می کرد، به وضوح می فهمیدیم در سر این آرزو را می پروراند تا ذره ذره در روح آن مغرور نفوذ کند، او را تربیت کند و با اندیشه و عواطف انسانی و آنچه عرفی است، آشتی اش دهد. آنگونه که ما در تاریخ خود بارها و بارها چنان کرده ایم. پس "اوشین" با آنکه به فرهنگ دیگری تعلق داشت، از آنجا که با عرف روزگار ما سازگار بود، بر دلها نشست. با او خندیدیم، گریستیم و سالی چند از سالهای سیاه جنگ را به سر آوردیم. از یاد نمی بریم، آن همه گشت های سیار و ثابت را که با عنوان موهوم و کاملاً غیر قانونی "بد حجابی" زنان ایرانی را دسته دسته می گرفتند، راهی مراجع انتظامی و زندان ها می کردند و آنها را به چوب، پند، اندرز و تتریز می بستند، بی آنکه حق داشته باشند. آیا با وجود این همه ترسند و ارعاب، بدحجابی به نحوی که خود توصیف می کردند و می کنند پایان یافته است؟ راستی چرا این شیوه های متعارف به شکست انجامیده است؟ چرا با آنکه مردان ایرانی مردان متعصبی هستند، به محض آن که از بازداشت دختر، همسر، خواهر یا حتی زن همسایه خود مطلع می شوند، سراسیمه چند تا سند منگوله دار و جواز معتبر کسب بر می دارند و دوان دوان می روند تا زن محبوس را به طور موقت به قید سند آزاد کنند؟ پاسخ ساده است. رفتارهای حکومتی با عرف جامعه ناسازگاری دارد. برپایه عرف، مردم ایران در نهاد و سرشت فرهنگی خود، اخلاق گرا هستند، اما دوست ندارند برای حفظ اخلاق گرائی، حاجب و نگهدار دولتی بر حریم شان بگمارند و زنان خانواده را در محبس ها پیدا کنند. این رفتارهای ناسازگار با عرف جز ناراضیاتی از انقلاب و سوء تفاهم نسبت به مفهوم آزادی پیامی داشته است؟

از یاد نمی بریم وقتی جنگ تمام شد، به خانواده های شهید داده القاء کردند در دوران جنگ اهالی بالای شهرهدست امپریالیسم جهان خوار بوده اند و یکسره می زدند و می رقصینند. با این القاء، بود که جوان های معصومی را

خوشوقت است که به موجب اصل هشتم قانون اساسی (در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر و وظیفه ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...)

## تخلف مقام رهبری از قانون اساسی!

خانم شیرین عبادی، حقوقدانی که در مطبوعات داخل کشور نیز در بحث های حقوقی شرکت می کند و برخی مباحث حقوقی را مستقیماً در این مطبوعات طرح می کند، در آخرین شماره ماهنامه "جامعه سالم"، اسفند ۷۶، ضمن اشاره به حوزه اختیارات قانونی مقام رهبری در جمهوری اسلامی، تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و اجازه ای که وی برای دایر شدن این دادگاه داده است، غیر قانونی و خلاف قانون اساسی اعلام داشته است. استدلال خانم شیرین عبادی، مستند به قانون اساسی جمهوری اسلامی است. نویسنده در مقاله خود می نویسد، که این دادگاه و اختیاراتی که برای آن قائل شده اند، عملاً نوعی کاپیتولاسیون را برای روحانیت بوجود آورده است، در حالیکه روحانیون نیز مانند همه مردم ایران، باید در دادگاه های عمومی و عادی محاکمه شده و به تخلفاتشان رسیدگی شود. در واقع آنچه که خانم عبادی نوشته، گشوده شدن باب بحث پیرامون یکی از تخطفات قانونی مقام رهبری است، که نه تنها در جمع غیر روحانیون، بلکه در جمع روحانیون نیز با مخالفت بسیار روبروست. از جمله مخالفین سرسخت این دادگاه، آیت الله منتظری است، که پیوسته خواهان انحلال این دادگاه بوده است. بخش اساسی این مقاله نسبتاً کوتاه، اما مستند و حقوقی را، بتوان بخشی از کوشش مین دوستان و مطبوعات مستقل داخل کشور، در جهت آگاهی بخشیدن هر چه بیشتر به مردم، آنهم در ماه های پیش از انتخابات مجلس خبرگان رهبری، در زیر می خوانید. این نوع مباحث در حالیکه بطور از شمارها و رهنمودهای ملق دروهای بسیاری از احزاب و سازمان های سیاسی مطرح می شوند، کاربردی بسیار دقیق تر، بیشتر و توده ای تر، به نسبت شعارهایی دارد که عمدتاً در محافل و میان اعضای سازمان های سیاسی بیای می مانده و راهبردی توده ای و بسیج کننده پیدا نمی کنند.

«آئین نامه دادرها و دادگاه ویژه روحانیت از طرف حجت الاسلام و المسلمین محمدی ریشهری دادستان ویژه روحانیت پیشنهاد و در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۶۹ به تصویب مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای رسیده است.

دعای حقوقی و مدنی علیه روحانیون مطابق قوانین در دادگاه های عمومی رسیدگی می شود، مگر هنگامی که به نظر دادستان ویژه روحانیت که منصوب از طرف مقام رهبری است ضرورت اقتضا نماید که در دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی شود.

نکته جالب توجه آن است که در حالیکه اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین ملونه بیاید و اگر نیاید با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید...» ماده ۴۲ آئین نامه دادرها و دادگاه های ویژه روحانیت مقرر داشته است: «احکام دادگاه باید مستند و مستند به موازین شرع باشد. چنانچه شرع نسبت به جرمی مجازات خاصی را معین نکرده، حکم دادگاه باید مستند به قوانین موضوعه باشد.»

بنابراین، در دادرها و دادگاه ویژه روحانیت، قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی که در مورد همه افراد ملت ایران لازم الاجرا است فقط زمانی قابلیت اجرا دارد که در شرع حکم خاصی نسبت به آن نباشد. با این ترتیب نوعی کاپیتولاسیون برای طبقه خاصی بوجود آمده است که نه فقط در دادگاه ویژه ای محاکمه شوند، بلکه طبق قوانین خاصی که اکثراً نیز تفسیری است، در مورد آنان داوری گردد. از جمله در دادگاه مذکور، اصحاب دعوی باید وکلای خود را از بین روحانین صالحی که برای این امر قبلاً ارزیابی و تشخیص صلاحیت شده اند، انتخاب نمایند و وکلای رسمی دادگستری حق شرکت و دخالت در چنین محاکماتی را ندارند.

چنین شیوه و روشی کاملاً مغایر با اصل بیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که مقرر می دارد: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.» از همه مهمتر آن که آئین نامه دادرها و دادگاه های ویژه روحانیت به تصویب مجلس شورای اسلامی که مرجع قانونگذاری است نرسیده و فقط به تائید مقام رهبری رسیده است. چون قانونگذاری جزء وظایف و اختیارات رهبری نمی باشد، لذا آئین نامه دادرها و دادگاه های ویژه روحانیت مغایر با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است و اگر بنا به هر علت و دلیلی مقام معظم رهبری مصلحت می دانند که روحانیون در دادگاه ویژه و طبق قوانین علیحده ای محاکمه شوند، باید آئین نامه مذکور جهت تصویب در مجلس شورای اسلامی مطرح شده و به تصویب رسد تا وجاهت قانونی پیدا کند.»

برانگیختند تا به اتهام ضدیت باانقلاب، گرایش به ابتذال و بدحجابی، بالای شهری ها را قلع و قمع و مرعوب کنند. و حالا به چشم آثار این رفتار غیر عرفی را می بینیم. سردمداران آن القانات از پاتین شهر به بالای شهر منتقل شده اند و با پشتگر می به آن حمله ها که اصلاً ربطی به آنها نداشته است، آنقدر پولدار شده اند و امتیاز گرفته اند و ورم کرده اند که با کل جامعه بیگانگی می کنند. بچه های ۱۲ ساله شان پشت فرمان اتومبیل های گران قیمت، آدم می کشند. اما این نوکیسه ها خم به ابرو نمی آورند و دیده و مزاد دیده را مثل نقل و نبات می پردازند. با این حال وصله های ناچوری هستند با ادعاهای بسیار که با عرف جامعه سازگاری ندارند. عرف اجازه نمی دهد با خون جوان هائی که از آنها فقط چند عکس خانوادگی، یک سیلک و یک وصیت نامه آرمانی باقی مانده است، ناچواندرانه کاسبی کنند. عرف سرانجام مدعی کاسب کارائی می شود که احترام به خون شهید را وسیله چپاول قرارداد داده اند.

به یاد می آوریم که به جد تلاش شد تا در جامعه انقلابی ایران که طی قرون، مسلمان و غیر مسلمان یاد گرفته بودند در کنار هم زندگی کنند تبدیل به جامعه ای بشود که در آن غیر مسلمان در محدوده های خاصی استقرار یابد. این خواسته که با عرف این جامعه به خصوص در یکصد سال اخیر سخت ناسازگار است، تامین نشد و مسلمان و غیر مسلمان به زیست تفاهم آمیز خود با یکدیگر ادامه دادند، با آن که قوانین ناظر بر حقوق مردم همچنان حاوی وجوه تمایز و تبعیض است، اما تردید نیست که این نیز بگذرد و عرف به جبران گسیختگی ها دیگر بار فعال بشود.

از یاد نمی بریم برنامه تلویزیونی "سراب" را که تولید کنندگان آن اراده کرده بودند افراد خانواده ایرانی را که در سطح جهان پراکنده شده و از هم جدا افتاده بودند، باهم رودر رو کنند. سراب هرگز با واقعیت عرف در این جامعه درنیامیخت و آن نیز مثل حجاب به تلنگر زمان نابود شد.

از یاد نمی بریم که برای اثبات توجهات قانون گزار ایرانی به حقوق زن در مقام مادر، هزاران بار گفته اند زن می تواند طبق ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی، در صورتی که به فرزندش شیر بدهد، از شوهر مطالبه اجرت کند. اما از بس این قانون با عرف مادرانه در این سرزمین ناسازگار است، تا حال حتی یک زن برای مطالبه اجرت شیر به محاکم ایران مراجعه نکرده است.

از یاد نمی بریم، اندام لاغر و نحیف و بی توش و توان شترهائی را که افراد خانواده جانی تا چندی پیش آنها را با وانت به دادگستری حمل می کردند تا با تحویل به صاحبان خون، رضایت بگیرند. افراد خانواده جانی برای خریدن هر شتر، ایران را زیر پا گذاشته بودند، زیرا شتر در عرف اقلیمی و اقتصادی سرزمین ما جایی ندارد. مظهری است از عرف شبه جزیره عربستان که بازسازی آن در یک اقلیم متفاوت، موضوع را در تقابل با عرف ایران قرار می دهد. هر چند قانون مورد بحث به اعتبار خود باقی است، اما در عرصه اجرا مشمول همان سرنوشتی شده است که هر آنچه عرفی نیست، عاقبت می شود.

## آیا قانون در تعارض با عرف سودمند است؟

آیا قانون مدنی که با اصلاحات مکرر در بیست سال اخیر بر موادی از آن تاخته اند و مثلاً ضمن این اصلاحات سن بلوغ دختران را ۹ سال به سال قمری و سن بلوغ پسران را ۱۵ سال به سال قمری تعیین کرده اند، با عرف این جامعه سازگاری شده است؟

بنابراین، با قانون بی روح، با قانونی که با عرف روزگاری که قرار است در آن روزگار به موقع اجرا گذاشته شود، تناسب ندارد، ممکن است بتوان نوعی آسیب پذیری از نظم را ایجاد کرد، اما هرگز نمی توان تعادل را که زمینه ساز ثبات و امنیت و آسایش است فراهم ساخت. نظم موجود، فرزندان ما را به دوگانگی در شخصیت و ریاکاری مبتلا کرده است و ما نیز زیر سلطه قوانین معارض با عرف، فرزندان خود را به گونه ای تربیت می کنیم تا برای حفظ امنیت جانی و شغلی، ریاکاری را پیش خود سازند. نتیجه این شده که آنها در معابر عمومی طوری وانمود می کنند که گویا از حیث ظاهری و باطنی اونیفورمه شده اند و تمام محدودیت های غیر عرفی را پذیرفته اند، ولی در زندگی خصوصی و فردی با هر نوع قید و شرطی که رنگ و بونی از محدودیت داشته باشد، حتی با محدودیت هائی که لازمه و ضرورت رشد و اعتلاء شخصیت آنهاست، عناد می ورزند. آن تفریط در سیاست های فرهنگی و قانون گذاری، به این افراط انجامیده است.

محتمل است جوانان ایرانی در راه گریز از قانون، جذب جرگه ها و نجله هائی از ضدیت با نظم و امنیت بشوند که با ریشه های قومی و ملی ما کمترین سنخیتی ندارد و در جهت ویران گری است. اگر بچه های انقلاب با مشخصه قانون شکنی بتوانند خود را در جامعه متمایز کنند، چگونه می توانند ایران را دیگر بار بسازند؟ با کدام مصالح فکری و معنوی؟

نویسنده به خود اجازه می دهد تا با وجود نشانه های جدی از وخامت موقعیت اجتماعی که بخشی از آن ناشی از عدم تناسب سیاستگزاری و قانون گذاری با نیازهای زمانه است، ضرورت تجدید نظر در امور را متذکر بشود و